

نحوه اجرای محکومیت‌های مالی با توجه به قوانین جدید* غلامرضا شهری**

در این مقاله به تعریف محکومیت‌های مالی و تاریخچه قوانین مربوط به آن پرداخته شده است. همچنین مقایسه بین قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ با قوانین قبلی به خصوص قانون مصوب ۱۳۵۱ مورد توجه قرار گرفته است. در این بررسی با توجه به مواد ۱ و ۲ قانون مذکور، موضوع حبس بدل از مجازات و جزای نقدی و حبس برای عدم پرداخت محکوم به مالی (غیرجزای نقدی) و احکام مختلف آن به طور مفصل بیان شده است.

یکی از مسائلی که در آئین دادرسی مدنی و کیفری، قضات با آن سر و کار دارند مسئله اجرای احکام در صورتی که محکوم به، مالی باشد، است. می‌دانیم که مبحث اجرای احکام یکی از مباحث آئین دادرسی است. آئین دادرسی (اعم از مدنی و کیفری) مباحثی دارد که از شروع رسیدگی تا پایان اجرای حکم قطعی را شامل می‌شود. مرحله اجرای احکام یکی از مراحل آئین دادرسی است و مقررات خاص خود را دارد. آنچه که راجع به آن صحبت خواهیم کرد، نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است. اگر حکم قطعی بر محکومیت کسی به پرداخت مالی صادر شد، این مال ممکن است که جزای نقدی باشد (جریمه) یا بدهی‌ای که محکوم علیه به محکوم له داشته است (مثلاً دین)؛ وقتی این حکم صادر و قطعی شد نحوه اجرای آن چگونه است؟ در زمانهای مختلف، مقررات متفاوتی برای

* این مقاله براساس دوسخترانی که در تاریخ ۷۸/۹/۱ و ۷۸/۱۲/۱۶ در دانشکده علوم قضایی برگزار شد تنظیم شده است.

** - مدیر کل تدوین قوانین و مقررات قوه قضائیه.

اجرای احکام مالی داشته‌ایم که از نظر تاریخی بد نیست که اطلاعاتی درباره آن داشته باشیم. محکومیت مالی گاهی جنبه جزائی دارد یعنی جزای نقدی و جریمه و به تعبیر بهتر مالی که در اثر ارتکاب جرم، شخصی بایستی به دولت بپردازد، که این یک استثنائی هم دارد چون جزای نقدی اکثر اوقات به دولت داده می‌شود ولی یک مورد هم داریم که به دولت داده نمی‌شود بلکه به محکوم^۱ داده می‌شود یعنی با اینکه جنبه جزائی دارد اما به دولت داده نمی‌شود، البته مجازات است و به عنوان مجازات مالی از کسی گرفته می‌شود اما آن مال به دولت داده نمی‌شود و به محکوم^۲ داده می‌شود یعنی به مجتبی علیه داده می‌شود و آن مورد دیات است.

دیات که جمع دیه است یکی از انواع مجازاتهاست. قانون مجازات اسلامی یکی از انواع مجازات‌ها را دیه ذکر کرده و گفته است که دیه مجازات مالی است. اما این یک مجازات مالی است که بر خلاف بقیه مجازات‌های مالی اولاً به خزانه دولت واریز نمی‌شود و به محکوم^۳ داده می‌شود، ثانیاً به طوریکه بیشتر توضیح خواهیم داد در سایر جزاها اگر کسی جزای نقدی را بپردازد و مالی هم از او به دست نیاید، مجازات نقدی او به حبس تبدیل می‌شود و در زمانهای مختلف این تبدیل با توجه به تورّم و قیمت‌های روز متفاوت بوده است. اما دیه با اینکه جزای مالی است هیچ وقت به حبس تبدیل نمی‌شود. از این دو جهت یعنی یکی از جهت این که به محکوم^۴ له پرداخته می‌شود نه به دولت و دیگری از جهت این که تبدیل به چیز دیگری نمی‌شود و اگر کسی که جزای مالی او دیه است، آن را بپردازد و به زندان برود هر قدر هم که در زندان باشد حتی یک ریال از آن کسر نمی‌شود با سایر مجازات‌های مالی متفاوت است. تفاوت دیگری هم که دیه با سایر محکومیت‌های به جزای نقدی دارد اینست که سایر مجازات‌ها با مرگ محکوم^۵ علیه منتفی می‌شود یعنی موقوف الاجرا می‌شود مثلاً اگر کسی محکوم شده باشد به پرداخت یک میلیارد تومان جزای نقدی و بمیرد، دیگر این پول از اموالش وصول نمی‌شود و اجرای حکم در مورد او موقوف می‌شود ولی در مورد دیه اینطور نیست. دیه با اینکه یک مجازات مالی است اما با مرگ محکوم قرار موقوفی اجرای حکم صادر نمی‌شود. اگر محکوم به پرداخت دیه بمیرد این دیه مثل دیون او از اموال و ترکه او استیفاء می‌شود. به این جهت دیه یک طبیعت خاصی دارد و در عین حال که

مجازات است حکم ضرر و زیان و دین را هم دارد و از جهتی شبیه دین و ضرر و زیان است. از این جهت است که با مرگ محکوم علیه ساقط نمی‌شود، به خزانه دولت واریز نمی‌شود و به محکوم‌له داده می‌شود و تبدیل به چیز دیگری از قبیل حبس نمی‌شود، حبس محکوم به دیه هر قدر هم که طولانی بشود از مقدار دیه محکوم به کم نمی‌کند که از این جهات مانند ضرر و زیان است ولی از این جهت که در صدور حکم به دیه میزان خسارات وارده در نظر گرفته نمی‌شود و برای همه تقریباً یکسان عمل می‌شود و از این جهت که در قانون صریحاً گفته شده است که دیه جزای مالی است مجازات محسوب می‌شود، مثلاً اگر کسی دست کسی را ببرد و مورد از موارد قصاص نباشد دیه او نصف دیه کامل است حالاً فرق نمی‌کند که ایو دست، دست چه کسی باشد مثلاً دانشمند باشد، نقاش باشد یا ظالم باشد و... در هر حال دیه او همان است یا اگر کسی به کسی جراحی وارد کند مثلاً دامیه باشد یک دیه دارد و فرقی نمی‌کند که این جراحی به چه کسی وارد شده و چقدر برای معالجه او هزینه کند یا اصلاً هزینه داشته باشد یا نداشته باشد. از این جهات مانند بقیه مجازات‌هاست چون در سایر مجازات‌ها هم وقتی که می‌گوئیم کسی که چک بی‌محل صادر می‌کند محکوم به حبس و پرداخت یک چهارم وجه چک یا یک چهارم مبلغی که محل نداشته است می‌شود کاری نداریم که این محکوم یا محکوم‌له چه وضعی دارند و محکوم‌له چه مقدار متضرر شده است. دیه از این دو جهت مجازات است (جزای نقدی) ولی از جهات دیگر مانند سایر محکومیت‌ها و مانند ضرر و زیان است. با این توضیح، به قانونی که در سال ۱۳۷۷ تصویب شد می‌پردازیم. در این سال بر اثر پیشنهادی که از سالها پیش داده شده بود و متأسفانه دولت وقت لایحه تهیه نکرد و به مجلس نداد یک طرحی از طرف نمایندگان مجلس داده شد مبنی بر اصلاح ماده ۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی که در سال ۱۳۵۱ قانونی به همین نام تصویب شده بود آن قانون احتیاج به اصلاح داشت و ماده اول آن بیشتر مورد بحث و نیازمند به اصلاح بود چون ماده اول آن قانون گفته بود که هر کس در امر جزائی محکوم به پرداخت جریمه یا جزای نقدی بشود و نپردازد، دسترسی هم به اموال او نباشد. به ازای هر ۵۰۰ ریال یک روز بازداشت می‌شود. مثلاً اگر کسی محکوم شده باشد به ۱۰۰۰ تومان جزای نقدی و نپردازد و

به اموال او دسترسی نباشد ۲۰ روز حبس می‌شود و بعد از ۲۰ روز که از زندان آزاد شد دیگر بری الذمه می‌شود، یعنی اگر بعد از آن، اموالی از وی بدست آمد نمی‌شود از آن اموال مجدداً این جریمه را وصول کرد. آن قانون گفته بود روزی ۵۰ تومان، البته در سال ۱۳۵۱ روزی ۵۰ تومان قابل ملاحظه بود. روزی ۵۰ تومان آن موقع مثلاً اگر با ارز بسنجیم که یک دلار بود هفت تومان، ۵۰ تومان یعنی ۷ دلار و اگر الان بخواهیم حساب کنیم به ۶ و ۷ هزار تومان می‌رسد. در اثر این تورم لازم می‌شد که این ماده اصلاح شود یعنی به جای روزی ۵۰ تومان مبلغ بیشتری تعیین شود. آن موقع لایحه‌ای را تهیه کرده بودیم و چون هنوز تورم به حد فعلی نبود ما پیشنهاد روزی ۱۰۰۰ تومان کرده بودیم ولی چندین سال طول کشید و این مطرح نشد تا بالاخره در سال گذشته نمایندگان طرحی را برای اصلاح آن ماده تهیه کردند و روزی ۵۰۰۰ تومان شد، الان باز می‌بینیم که این مبلغ کم است. ابتدا طرح اصلاح ماده ۱ بود ولی در کمیسیون قضائی مجلس عنوان طرح عوض شد و به جای ماده ۱ همه مواد قانون سال ۱۳۵۱ مورد تجدید نظر واقع شد که به صورت فعلی در آمد. برای اینکه مطلب بهتر معلوم شود و تفاوت‌های این قانون با قانون سابق و محسنات و حیثاً معایب آن آشکار شود مواد را بررسی می‌کنیم.

همان گونه که گفتیم این طرح به عنوان طرح اصلاح ماده ۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی بود و بعد به صورت فعلی در آمد که در مقدمه قانون هم نوشته شد: ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران - طرح اصلاح ماده ۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و تبصره‌های آن در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ ۱۰/۸/۷۷ مجلس شورای اسلامی با اصلاحاتی در عنوان و متن (هم عنوان آن تغییر کرد که به عنوان قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و هم متن آن) به تصویب مجلس و به تأیید شورای نگهبان رسیده است، به پیوست ارسال می‌گردد. براساس ماده ۱ هر کس به موجب حکم دادگاه (وقتی می‌گوئیم به موجب حکم دادگاه یعنی اگر به موجب حکم دادگاه کسی محکومیت نداشته باشد مشمول این ماده نیست و فرقی نمی‌کند که کدام دادگاه باشد مثلاً دادگاه عمومی - انقلاب یا نظامی) در امر جزائی (نه در امر حقوقی) به پرداخت جزای نقدی محکوم گردد. مگر در امر حقوقی هم ممکن است به پرداخت جزای نقدی محکوم گردد؟ آری

مانند مواردی که کسی ادعای جعل می‌کند و نمی‌تواند ثابت کند (جعل با تعیین جاعل که جنبه جزائی پیدا می‌کند مورد بحث مانیست) می‌گوید این سند جعلی است و نمی‌دانم که چه کسی آن را جعل کرده یا امضای منسوب به خود را انکار می‌کند و بعد هم معلوم می‌شود که دروغ می‌گوید و امضای خود او بوده‌است که یک جریمه‌ای برای او در قانون تعیین شده‌است. این مورد با اینکه جریمه است و با اینکه به صندوق دولت و خزانه واریز می‌شود اما مضمول ماده ۱ نیست این شخص به موجب حکم دادگاه محکوم شده اما در امر جزائی نبوده بلکه در امر مدنی، به پرداخت جریمه نقدی محکوم گردیده‌است. اضافه می‌کنیم که جزای نقدی شامل جریمه نیز می‌شود چون در بعضی از قوانین مجازات نقدی را تحت عنوان جریمه ذکر کرده‌اند که آن جریمه جزای نقدی است. حال اگر محکوم آن را نپردازد و یا مالی غیر از مستثنیات دین به دست نیاید، از این عبارت می‌فهمیم که اگر کسی محکوم شد به پرداخت جزای نقدی یا جریمه به واسطه ارتکاب یک جرم در صورتی که برای پرداخت محکوم به آماده باشد نمی‌توان او را زندانی کرد و باید محکوم به را از او گرفت و اگر نپرداخت ولی اموالش در دسترس بود یا فهمیدیم که مثلاً در فلان بانک پول دارد، از اشخاص مطالباتی دارد، آپارتمان دارد، باغ دارد یا مغازه دارد که اجاره بدهد، خوب، در درجه اول باید از اموالش بگیریم یعنی مجری حکم در درجه اول باید اگر اموالی از این محکوم علیه سراغ دارد از آن اموال، محکوم به را استیفاء کند و اگر نشد، یعنی، آن را خودش نپرداخت و مالی غیر از مستثنیات دین از او به دست نیامد به دستور قاضی صادر کننده حکم به ازای هر ۵۰۰۰۰ ریال یا کسر آن یک روز بازداشت می‌گردد. اینجا قانون‌نگذار گفته به دستور قاضی صادر کننده حکم؛ سابقاً در ماده ۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب سال ۱۳۵۱ این بازداشت به دستور دادستان بود چون حالا در نظام قضائی فعلی ما دادستان و دادرسی وجود ندارد (به جز دادرسی ارتش و محاکم نظامی) اینجا منظور از قاضی، دادگاه است و شخص قاضی مورد نظر نیست چون ممکن است که در زمانی که این حکم اجرا می‌شود آن قاضی که این حکم را داده در آن سمت باقی نباشد یا اصلاً در آن شهر نباشد و به شهر دیگری منتقل شده باشد و یا ترفیع یا تنزیل مقام پیدا کرده یا بازنشسته شده، یا سلب صلاحیت شده باشد یا مرخصی رفته یا در معذوریت

باشد. اگر بگوئیم منظور شخص آن قاضی است همه این موارد با اشکال روبرو می‌شود، به خصوص که نگفته است یا قائم مقام او. لذا منظور از قاضی صادرکننده حکم با یک تسامح در تعبیر، دادگاه صادرکننده حکم است. اگر این اصلاحیه در خود دادگستری تهیه شده بود و کارشناسی شده بود این جزئیات در نظر گرفته می‌شد وقتی گفتیم دادگاه یعنی متصدی آن دادگاه. متصدی دادگاه ممکن است همان شخصی باشد که این حکم را قبلاً صادر کرده یا کسی دیگری و یا دادرس علی‌البدل. آنچه که در اینجا منظور است دادگاه صادرکننده حکم است و به دستور قاضی صادرکننده حکم به ازای هر ۵۰۰۰۰ ریال یا کسر آن یک روز بازداشت می‌شود. پس در اینجا قاضی مجری حکم خودش حق ندارد شخصی را که محکوم شده به جزای نقدی بازداشت کند. اگر کسی محکوم شده به جزای نقدی و پرونده‌اش برای اجرای حکم به واحد اجرای احکام رفت قاضی مجری حکم در صورتی که اموالی از این شخص سراغ نداشته باشد خودش نمی‌تواند دستور بدهد که او را بازداشت کنند بایستی مراتب را به دادگاه گزارش کند و دادگاه صادرکننده حکم دستور بدهد. ممکن است دادگاه صادرکننده حکم دادگاه تجدیدنظر باشد، مثلاً کسی در مرحله بدوی تبرئه شده و از این حکم براءت تجدید نظرخواهی شده در مرحله تجدید نظر محکوم شده به جزای نقدی حالا کدام دادگاه باید در مرحله اجرا دستور بدهد که به ازای هر ۵۰۰۰۰ ریال یک روز بازداشت شود؟ طبق تبصره ۲ ماده ۱ آیین‌نامه اجرائی این قانون دستور بازداشت با دادگاهی است که حکم زیر نظر آن دادگاه اجراء می‌شود.

در ماده ۱ گفته شد به ازای هر ۵۰۰۰۰ ریال یا کسر آن، مثلاً اگر کسی محکوم شده باشد به ۱۰۰۰ تومان جزای نقدی و پولی نداشته باشد که بدهد و یا اموالی از او به دست نیاید که از آن محل برداریم، در اینجا باید بابت ۱۰۰۰ تومان یک روز زندانی بشود نه اینکه بابت ۱۰۰۰ تومان که $\frac{1}{10}$ پنج هزار تومان است، $\frac{1}{10}$ روز در زندان برود. کسر از ۵۰۰۰۰ ریال هم مانند ۵۰۰۰۰ ریال است. اگر کسی خلاف رانندگی کرد و نتوانستند پولی از وی بگیرند و مالی از وی به دست نیامد ولو اینکه مبلغش کمتر از ۵۰۰۰ تومان باشد می‌توان او را یک روز بازداشت کرد. در صورتی که محکومیت مذکور توأم با مجازات حبس باشد مانند همان چک بی محل که گفتم:

بازداشت بدل از جزای نقدی، (اینجا خود قانون هم تصریح کرده که این بازداشت، بازداشت بدل از جزای نقدی است یعنی مجازات تبدیل شده است، به همین جهت هم است که مثلاً یک روز که در زندان می ماند ۵۰۰۰ تومان از جریمه اش کسر می شود.) از تاریخ اتمام مجازات حبس شروع می شود. مثلاً اگر محکوم شده است به ۲ سال حبس و پرداخت جزای نقدی، ۲ سال حبسش که تمام شد از روز بعد بابت جزای نقدی محسوب می شود. النهایه این بازداشت بدل از جریمه دو سقف دارد که نباید از آن دو تجاوز کند. یک سقف ۵ سال است و یک سقف حداکثر مجازات آن جرم است. اگر جرمی که به خاطر ارتکاب آن جرم این شخص به جزای نقدی محکوم شده قانوناً مجازات حبس داشته باشد مجموع مدتی که محکوم علیه به علت ندادن جزای نقدی زندانی می شود از حداکثر مجازات قانونی آن جرم نباید تجاوز کند. به عنوان مثال همین چک بی محل را در نظر بگیرید: حداکثر مجازات حبس مرتکب جرم چک بلا محل ۲ سال است. اگر این شخص علاوه بر حبس به جزای نقدی محکوم شود، هر قدر که آن جزای نقدی زیاد باشد، ولو میلیاردها باشد، از ۲ سال بیشتر در زندان نمی ماند، یعنی حداکثر مجازات قانون آن جرم. اگر حداکثر مجازات قانونی یک سال باشد از یک سال بیشتر نمی ماند؛ ۶ ماه باشد از ۶ ماه بیشتر نمی ماند و وقتی هم که بیرون آمد بری الذمه می شود، یعنی در واقع آن جزای نقدی به ۲ سال حبس یا یک سال حبس، یا ۶ ماه حبس تبدیل شده است، اگر حداکثر مجازات جرم از ۵ سال بیشتر باشد مثلاً کلاهبرداری؛ کلاهبرداری در بعضی از مواقع حداکثر مجازاتش ۷ سال است و در بعضی از موارد ۱۰ سال کسی که به عنوان کلاهبرداری به حبس و جزای نقدی محکوم می شود بابت جزای نقدی بیشتر از ۵ سال در زندان نمی ماند. پس دو سقف؛ یکی ۵ سال است و دیگری حداکثر مجازات حبس آن جرم. اگر حداکثر مجازات حبس آن جرم از ۵ سال کمتر باشد بابت جزای نقدی اش بیش از حداکثر مجازات آن جرم زندانی نمی شود ولی اگر حداکثر مجازات جرم بیشتر از ۵ سال باشد، این محکوم را باید ۵ سال در زندان نگهداشت یعنی بابت جزای نقدی هیچ کس بیشتر از ۵ سال در زندان نمی ماند؛ یا ۵ سال و یا کمتر از ۵ سال و بعد تطهیر می شود و دیگر چیزی هم بر ذمه او نیست. حال اینکه این قاعده خوب است یا خوب نیست بحث دیگری است. قانون این

است. قبلاً هم قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی از این جهت یعنی از جهت سقف و حداکثر مدت توقف، مثل همین قانون بود ولی این اشکال را داشت که افرادی مرتکب جرائمی می‌شدند که مجازات نقدی آنها زیاد بود و به هر ترتیبی اموالشان را از دسترس خارج می‌کردند و ۵ سال هم در زندان بابت آن می‌ماندند، بعد که از زندان بیرون می‌آمدند از آن اموال با خیال راحت استفاده می‌کردند. الان هم آن باب مفتوح است، این در بسته نشده و این راه کماکان جلوی روی مجرمین باز است. اینجا یک سؤال مطرح می‌شود و آن این است که کسی که محکوم شده است به جزای نقدی، اما ندارد که بدهد آیا می‌تواند دادخواست اعسار بدهد، اگر دادخواست اعسار داد و دادگاه هم اعسار او را محرز شناخت و حکم بر اعسار او را صادر کرد و این حکم قطعی هم شد آیا مانع حبس او می‌شود یا نه؟ دادخواست اعسار را هرکسی می‌تواند بدهد ولی این دادخواست به خاطر آثارش داده می‌شود. در مواردی که مشمول ماده ۱ اجرای محکومیت‌های مالی است، اعسار محکوم علیه موجب عدم بازداشت او و یا آزادی او از زندان نیست. برای اینکه همانطور که گفتیم در ماده ۱ حبس بدل از جزای نقدی است یعنی قانونگذار می‌خواهد این شخص مجرم را مجازات کند، منتهی در درجه اول این مجازات، مجازات نقدی و مالی است اگر مال و پول را که مورد حکم واقع شده است، پرداخت، بیشتر از آن چیزی از او نمی‌خواهیم اما اگر نپرداخت از مجازات در امان نمی‌ماند که آزادش کنیم و بگوئیم چون تو نداری پس خوب کاری کردی؛ کلاهبرداری کردی یا چک بی محل صادر کردی. این با نظم جامعه سازگاری ندارد. به همین جهت قانونگذار این مجازات را به حبس تبدیل می‌کند و می‌گوید حال که نمی‌دهی یا نمی‌توانی بدهی مجازات تو به حبس تبدیل می‌شود. این است که در مورد ماده ۱، یعنی در جزای نقدی دادن دادخواست اعسار و ثبوت اعسار محکوم، هیچ تاثیری ندارد یعنی مانع رفتن او به زندان نمی‌شود. یکی از تفاوت‌های این قانون با قانون سال ۱۳۵۱ همین مورد است. در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سال ۱۳۵۱ پیش‌بینی شده بود کسانی که به جزای نقدی محکوم می‌شوند اگر نصف مدتی را که باید برای جزای نقدی در زندان بمانند، تحمل کرده باشند مثلاً اگر باید ۵ سال بمانند، ۲/۵ سال آن را مانده می‌توانست دادخواست اعسار بدهد و

اگر دادگاهی که حکم محکومیت او را صادر کرد، او را معسر می‌شناخت، او را آزاد می‌کرد و از پرداخت بقیه جزای نقدی معاف بود. متأسفانه در قانون فعلی، این مطلب حذف شده و پیش‌بینی چنین موردی نشده است و گفته است که اگر مال نداشت برود زندان و حداکثر مدت حبس ۵ سال یا حداکثر مدت حبسی است که در قانون پیش‌بینی شده و آن ارفاق را از بین برده است. این یکی از اشکالات این قانون است که بدون توجه به همه مواد آن قانون، آن را لغو نمودند. ماده ۷ این قانون می‌گوید: کلیه قوانین و مقررات مغایر با آن از جمله قانون نحوه اجرای محکومینهای مصوب سال ۱۳۵۱ و قانون منع بازداشت بدهکاران نسخ می‌شود. اگر می‌گفت قوانین مغایر، می‌توانستیم بگوئیم که آن قانون مغایرت ندارد ولی نسخ صریح کرده و گفته آن قانون منسوخ است، در حالی که این جنبه مفید، در اجرا موثر بود که جای آن در این قانون خالی است. ماده یک قانون فعلی تبصره‌ای دارد که این تبصره خیلی خوب است. آن تبصره این است که مبلغ مذکور در این ماده به تناسب تورم هر سه سال یکبار به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب رئیس قوه قضائیه تعدیل و در خصوص احکامی که در آن سال صادر می‌گردد لازم الاجرا خواهد بود. حسن این ماده اینست که تعدیل ما به ازاء حبس دیگر احتیاجی به تصویب قانون ندارد و در آینده به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب رئیس قوه قضائیه می‌توان این مبلغ را با توجه به تورم، زیاد کرد یا اگر تورم از بین رفت و قیمت‌ها پائین آمد، آن را تقلیل داد. این از آن تبصره‌های خوب است که دیگر آن مشکل قبلی را به وجود نمی‌آورد که احتیاج به اصلاح قانون داشته باشد و اختیار را به رئیس قوه قضائیه داده است. نرخ تورم را بانک مرکزی اعلام می‌کند و با توجه به نرخ تورم هر سه سال یک بار این قانون قابل تجدید نظر است. همانگونه که گفتیم ماده ۱ به کسانی که به موجب حکم دادگاه در امر جزائی به پرداخت جزای نقدی محکوم می‌شوند اختصاص، دارد. بنابراین کسانی که در کمیسیونها محکوم می‌شوند مثلاً کمیسیون موضوع تبصره ۱ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری شامل این مورد نیست. در قانون شهرداریها ماده ۱۰۰ راجع به اینکه ساختمانها بایستی با پروانه باشد و بر طبق پروانه ساخته بشود است. تبصره آن و تبصره‌های الحاقی به آن در مقام بیان این است که اگر کسی بدون پروانه، ساختمانی ساخت یا بر خلاف مندرجات پروانه، ساختمان ساخت در یک

کمیسیون‌نی که تشکیل می‌شود از یک قاضی دادگستری و نماینده وزارت کشور به علاوه نماینده انجمن شهر (حالا نماینده شورای اسلامی شهر) پرونده مطرح می‌شود و آن کمیسیون یا حکم بر تخریب این بنا صادر می‌کند و یا آن متخلف را به پرداخت جریمه محکوم می‌کند. این جریمه به نفع شهرداری وصول می‌شود. این هم یک جریمه است اما چون این جریمه به موجب حکم دادگاه نیست لذا کسانی را که در کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری به پرداخت جریمه محکوم می‌شوند، نمی‌شود زندانی کرد؛ همین طور اگر کسی به موجب اختیاراتی که قانون به افسران راهنمایی و رانندگی داده محکوم به جریمه شود، مثلاً اگر یک افسر راهنمایی شخصی را به علت گذشتن از چراغ قرمز ۵۰۰۰ تومان جریمه کند بابت این جریمه نمی‌شود او را زندانی کرد چون این جزای نقدی اگر چه مربوط به امر جزائی است ولی به موجب حکم دادگاه نیست. ولی اگر این شخص اعتراض کند و پرونده به دادگاه برود و در دادگاه اعتراض رد بشود آن موقع قابل حبس خواهد بود چون آن موقع حکم دادگاه است، اما اگر پرونده به دادگاه نرود، صرف جریمه‌ای که مأمورین راهنمایی و پلیس راه برای اشخاص تعیین می‌کنند، موجب بازداشت آن‌ها نیست. اگر جریمه در امر جزائی نبود و در امر مدنی بود باز مشمول این ماده نیست. فقط یک مورد به این اضافه شده و آن احکام سازمان تعزیرات حکومتی است. سازمان تعزیرات حکومتی و هیئتهای رسیدگی کننده به تعزیرات حکومتی با اینکه دادگاه نیستند، اگر کسی را به جزای نقدی محکوم کردند و او نپرداخت طبق ماده ۱ به ازای هر ۵۰۰۰۰ ریال یک روز بازداشت می‌شود. این مطلب را این قانون تصریح کرده است. ماده ۵ می‌گوید: مفاد این قانون در خصوص محکومین سازمان تعزیرات حکومتی نیز مجرا خواهد بود.

اما براساس ماده ۲ «هر کس محکوم به پرداخت مالی به دیگری شود چه به صورت استرداد عین یا قیمت یا مثل آن و یا ضرر و زیان ناشی از آن و یا دیه (می‌بینیم خود قانونگذار دیه را در ردیف دین و ضرر و زیان ذکر کرده است) و آن را تأدیه ننماید دادگاه او را الزام به تأدیه نموده و چنانچه مالی در دسترس داشته باشد آن را ضبط کرده و به میزان محکومیت از مال ضبط شده استیفاء می‌نماید در غیر این صورت بنا به تقاضای محکوم له ممتنع را در صورتی که معسر نباشد تا زمان

تأدیه حبس خواهد کرد». شخصی دینی دارد و آن را نپرداخته، طلبکار به دادگاه مراجعه کرده، دادخواست داده و حکم صادر شده، حکم مراحل قانونی اش را طی کرده و قطعی شده است، حالا به درخواست محکوم^۱له، اجرائیه صادر می‌شود. اینکه در این ماده گفته شده دادگاه او را الزام به تأدیه می‌نماید، عبارت را خوب انتخاب نکردند. این مسأله ابهام دارد، دادگاه او را الزام می‌نماید، یعنی چه؟ یعنی بعد از اینکه حکم قطعی شد دوباره می‌گوید شما به پرداخت این محکوم^۱به ملزم هستی یا یک حکم جدید لازم دارد یا به نحو دیگری است و دستور پرداخت می‌دهد؟ حکم می‌دهد؟ یا اجرائیه صادر می‌کند؟ عبارت مبهم است ولی در آئین‌نامه اجرائی این قانون آمده که منظور از الزام، صدور اجرائیه است، یعنی محکوم^۱له از دادگاه تقاضا می‌کند که آن حکم قطعی را به مرحله اجرا بگذارد. دادگاه که منظور دادگاه بدوی است (یعنی دادگاهی که اولین حکم را داده) اگر تشخیص داد این حکم قطعی است اجرائیه را امضاء می‌کند و به مرحله اجرا می‌گذارد. مأمور اجرا می‌برد آن را ابلاغ می‌کند و این همان الزام به تأدیه است، الزام به تأدیه که در ماده ۲ گفته شده یعنی همین صادر کردن اجرائیه که این اجرائیه به درخواست محکوم^۱له صادر می‌شود. بدون درخواست محکوم^۱له هیچ اجرائیه‌ای صادر نمی‌شود. وقتی اجرائیه صادر شد و به محکوم^۱علیه، ابلاغ شد محکوم^۱علیه در ظرف ۱۰ روز بایستی محکوم^۱به را بپردازد یا به نحوی رضایت محکوم^۱له را جلب کند یا قراری بگذارد که به اقساط بپردازد یا مالی معرفی بکند که با فروش آن مال بشود محکوم^۱به را به محکوم^۱له پرداخت کند. اگر هیچ یک از این کارها را نکرد چه بی‌اعتنائی بکند و اصلاً نامه‌ای ننویسد، تقاضائی نکند و چه اعلام کند که من ندارم، من معسر، در هر دو صورت یعنی اگر نپرداخت و یا رضایت محکوم^۱له را تحصیل نکرد به درخواست محکوم^۱له و به دستور دادگاه بدوی بازداشت می‌شود. پس برای بازداشت یک شخص بدهکار دو درخواست لازم است یکی درخواست صدور اجرائیه و یکی درخواست بازداشت محکوم^۱علیه. اگر محکوم^۱له فقط درخواست صدور اجرائیه بکند ولی درخواست بازداشت محکوم^۱علیه را نکند، نمی‌توان او را بازداشت کرد. این هر دو درخواست باید از طرف محکوم^۱له به عمل بیاید و دادگاه دستور اجرای حکم و زندانی کردن محکوم^۱علیه را بدهد. بدون درخواست

محکوم‌له بازداشت انجام نمی‌شود و بدون دستور دادگاه بازداشت انجام نمی‌شود. منظور از قسمت اخیر که گفتیم بدون دستور دادگاه بازداشت انجام نمی‌شود این است که اجرای احکام نمی‌تواند کسی را بدون دستور دادگاه بازداشت کند. اگر اجرائیه‌ای صادر شد از دادگاه و برای اجرا به قسمت اجرای احکام فرستاده شد (هر چند که مجری احکام خودش قاضی است چون اجرای امور کیفری و اجرای امور مدنی به قضات تحقیق و دادرسان علی‌البدل که برای این کار تعیین شده‌اند محول شده است) آن قاضی تحقیق یا آن دادرس راساً نمی‌تواند حتی با درخواست محکوم‌له، محکوم‌علیه ممتنع را بازداشت کند حتماً باید به دستور دادگاه باشد. حال به ادامه ماده ۲ توجه بفرمائید «هر کس محکوم به پرداخت مالی به دیگری شود... و چنانچه مالی در دسترس باشد آن را ضبط می‌کند» اینجا کلمه نامناسبی به کار برده شده است. این عبارت کارشناسی نشده است. منظور از ضبط، توقیف است. ضبط را به جای توقیف به کار نمی‌برند. این لغت را از نظر حقوقی در حالی به کار می‌بریم که مالی را برای دولت از کسی بگیریم مثلاً متهمی وثیقه گذاشته و احضار شده، نیامده. وثیقه‌اش به نفع دولت ضبط می‌شود یعنی به ملکیت دولت می‌رود. ضبط را از نظر حقوقی به جای توقیف استعمال نمی‌کنند، اما در این ماده نویسندگان، ضبط را به جای توقیف و بازداشت استعمال کرده‌اند. همانطوری که به جای اجرائیه کلمه الزام را به کار برده‌اند. قانون نویسی یک فن است کسانی که قانون می‌نویسند باید به اصطلاحات خاص مربوط به آن قانون آشنا باشند. این قانون که تصویب شد به صورت لایحه نبود و دادگستری آن را تهیه نکرد و در کمیسیون قضائی مجلس تهیه شده و کارشناسی لازم نشده است لذا خیلی از لغات در معنی خودشان به کار نرفته‌اند. اما در آئین‌نامه گفته منظور از دادگاه، دادگاه بدوی است. اگر در مرحله بدوی کسی محکوم نشده باشد و در مرحله تجدید نظر محکوم بشود، باز می‌گوید دادگاه بدوی مرجع صادرکننده حکم است. این هم غلط است. به هر حال از این جهت بحث نمی‌کنیم. می‌خواهیم قانون را توضیح دهیم و در مقام ایرادات و اشکالاتش نیستیم. در هر حال، منظور از ضبط، توقیف و بازداشت اموال است و به میزان محکومیت، از مال ضبط شده یعنی توقیف شده استیفاء می‌نماید و در غیر این صورت یعنی اگر مالی نداشته باشد یا مالی در دسترس نداشته باشد،

بنا به تقاضای محکوم‌له، ممتنع از پرداخت محکوم‌به را در صورتی که معسر نباشد تا زمان تأدیه حبس خواهد کرد. فاعل این فعل همان دادگاه است که حبس خواهد کرد. یعنی اگر یک حکم اعساری در خصوص همان مورد گرفته باشد و آن را ارائه بدهد از بازداشت معاف است اما اگر حکم اعسار نگرفته باشد و فقط ادعای اعسار بکند یا دادخواست داده باشد این مانع بازداشت نخواهد شد. یک تفاوتی که این ماده با ماده ۱، یعنی محکومیت‌های به جزای نقدی دارد، این است که در مورد جزای نقدی گفتیم، اگر نداشت زندانی می‌شود این جا می‌گوئیم اگر معسر نباشد زندانی می‌شود. در مورد محکومیت‌های به جزای نقدی، اعسار مانع حبس نیست اما در مورد محکومیت‌های مالی، اعسار مانع حبس است. این نظر از نظر حقوقی درست است. اولی که محکوم به جزای نقدی شده، مجرم است و باید کیفر عملش را ببیند. اگر محکوم شد به جزای نقدی و نداد، نباید آزادش کنیم. نمی‌توان گفت مجرمی که پول دارد مجازات بشود و کسی که پول ندارد مجازات نشود، این منطقی نیست. در ماده ۱ شرط رفتن به زندان این است که چیزی نداشته باشد ولی در ماده ۲ شرط رفتن به زندان این است که معسر نباشد. اگر ثابت شد که معسر است و چیزی ندارد، نباید او را به زندان فرستاد. فرق دیگری که این دو مورد دارند این است که در محکومیت‌های به جزای نقدی گفتیم هر روزی که شخص در زندان می‌ماند ۵۰۰۰ تومان از محکومیت او کم می‌شود و اگر حداکثر مدت را ماند حکم اجرا شده محسوب است و از زندان آزاد می‌شود و از اموال او چیزی نمی‌شود گرفت. اما در مورد محکوم‌بھی که عنوان جزای نقدی ندارد هر چه در زندان بماند از محکوم‌به کسر نمی‌شود. حتی یک ریال هم از محکوم‌به کسر نمی‌شود. اگر صد روز در زندان بماند یک ریال از آن محکوم‌به که ضرر و زیان یا دین یا دیه است کم نمی‌شود. اگر به هر حال به هر دلیلی پس از مدتی از زندان آزاد بشود هر موقع که مالی از او به دست بیاید از آن مال می‌شود آن دیه یا محکوم‌به را در صورتی که جزای نقدی نباشد، استیفاء کرد. زندان در مورد جزای نقدی بدل از جزای نقدی و مجازات است. در سایر محکومیت‌های مالی زندان نه مجازات است نه بدل از محکوم‌به. در اینجا چند مطلب را عرض می‌کنم. همان طوری که از ماده ۲ استفاده می‌کنیم مقررات این ماده مخصوص مواردی است که حکم از دادگاه صادر شده باشد و منظور از دادگاه،

همین دادگاه دادگستری است. اگر فرض کنیم مثلاً در یک موردی دادگاه اداری کسی را محکوم بکند. حکم دادگاه اداری نه مشمول مقررات ماده ۱ است نه مشمول مقررات ماده ۲. استثنائاً اگر حکمی از سازمان تعزیرات حکومتی هم صادر شد مثل این است که از دادگاه دادگستری صادر شده است. این به دلیل این است که در ماده ۵ این قانون صریحاً گفته شده مفاد این قانون در خصوص محکومین سازمان تعزیرات حکومتی نیز مجری خواهد بود. بنابراین اگر کسی در کمیسیونهای مالیاتی به پرداخت مالیات محکوم بشود و نپردازد نمی‌توان او را مثل یک بدهکار دیگر بازداشت کرد. اگر کسی در کمیسیونها و هیأت‌های حل اختلاف وزارت کار محکوم به پرداخت پولی در حق کارگر بشود مثلاً کارفرمایی محکوم می‌شود که فلان مبلغ به کارگر بپردازد. نمی‌توان به استناد ماده ۲ او را بازداشت کرد چون این ماده ۲ ناظر به مواردی است که این حکم از دادگاههای دادگستری صادر شده باشد و سازمان تعزیرات حکومتی هم به صراحت ماده ۵ این قانون مشمول این قانون شده است. اما آنچه که باید بدانیم و در واقع مشکلی است که این قانون به علت کارشناسی نشدن برای دستگاه قضائی به وجود آورده و در آینده هم این مشکل بیشتر خودنمایی و جلوه خواهد کرد و آن این است که در ماده ۱ که مربوط به محکومیت جزائی یعنی جایی که محکوم به جزای نقدی است گفتیم اشخاصی که جزای نقدی را، نمی‌توانند بپردازند، زندانی می‌شوند و این زندان سقف دارد. هیچ وقت از ۵ سال تجاوز نمی‌کند و اگر حداکثر مجازات جرم کمتر از ۵ سال باشد سقف آن هم به اندازه سقف مجازات آن جرم است. ولی در مورد محکوم به که جزای نقدی نباشد سقف تعیین نشده یعنی بر فرض ممکن است یک کسی به علت نپرداختن بدهی‌اش بیشتر از ۵ سال در زندان بماند بدون این که یک دینار از اصل بدهی وی کسر شود. این درست نیست. ما اشخاصی را در زندان نگاه داریم به خاطر منافع یک محکوم له. امروز سعی می‌شود که حتی مجرمین کمتر در زندان نگه داشته شوند. حضرت آیت الله شاهرودی ریاست محترم قوه قضائیه در یک بخشنامه ارشادی به محاکم توصیه کرده‌اند که مجازاتهای دیگری غیر از حبس تعیین کنند. چون اشخاص وقتی به زندان می‌روند عائله‌شان بی سرپرست می‌ماند و خود آن مفاسدی دارد. در زندان از کسانی که حرفه‌ای هستند و سوابق شرارت دارند

چیزهایی را یاد می‌گیرند و هزینه زیادی هم به بیت‌المال تحمیل می‌شود. از لحاظ مراقبت زندانیان، نیروی انتظامی و نیروهای دیگر باید درگیر باشند. اما در مقابل می‌بینیم اشخاصی به خاطر اینکه بدهکار هستند به تقاضای طلبکار برای مدت نامحدود به زندان می‌روند. ما از آن طرف مجرم را زندانی نمی‌کنیم و می‌گوئیم مجازات سبکتر تعیین بشود. از این طرف می‌گوئیم کسی که مرتکب جرم نشده به زندان برود، آن که مجرم است زندانش سقف دارد و محدود است اینکه مجرم نیست زندانش سقف ندارد و نامحدود است. اگر کسی چک بی محل بکشد حداکثر بابت حبس و جزای نقدی ممکن است ۴ سال به زندان برود ۲ سال بابت محکومیت به حبس و ۲ سال بابت جزای نقدی. اما همین آدم اگر محکوم به پرداخت وجه چک، در حق دارنده چک شد برای این محکومیت مدنی ممکن است بیش از ۴ سال هم در زندان بماند، یعنی آن که مربوط به مصالح جامعه است محدود است و سقف دارد، از یک حدی نباید بگذرد و اینکه مربوط به مصلحت یک فرد است سقف ندارد و نامحدود است. آنجا دولت هزینه زندان را می‌دهد. منطقی هم است. اصولاً وقتی یک عملی جرم تلقی می‌شود و برای مرتکبین آن ۱ سال مجازات پیش‌بینی می‌شود ما او را مجازات می‌کنیم برای حفظ حقوق جامعه، برای صیانت جامعه، ولی این آدم که به خاطر مصلحت و منفعت شخصی محکوم‌له به زندان می‌رود دولت، یعنی جامعه، یعنی مالیات دهندگان چرا هزینه زندان او را بپردازند؟ این امر هیچ منطقی ندارد. اگر نویسندگان متن آشنا به قوانین قبلی بودند این‌گونه نمی‌نوشتند. تا سال ۱۳۵۱ مقررات اجرای احکام مدنی اجازه می‌داد که اشخاصی که به پرداخت مالی به محکوم‌له محکوم می‌شوند اگر ندهند و به میل خود حکم را اجرا نکنند و مالی از آنها به دست نیاید به تقاضای محکوم‌له زندانی بشوند. ولی چند چیز را در نظر گرفته بودند که اگر الان هم در نظر گرفته می‌شد این مشکلات نبود. در آنجا گفته می‌شد که وقتی اجرائیه به محکوم‌له ابلاغ شد ظرف ۱۰ روز باید یکی از این سه کار را بکند. محکوم‌له را به محکوم‌له بدهد و رسید بگیرد و رسیدش را به اجرا ارائه بدهد یا رضایت و گذشت محکوم‌له را بگیرد و یا ظرف ۱۰ روز به دادگاه دادخواست اعسار بدهد. اگر دادخواست اعسار می‌داد باید منتظر می‌ماند تا دادگاه حکمش را در خصوص ادعای اعسار

صادر بکنند. اگر دادگاه حکم به اعسار می‌داد از حبس معاف بود و اگر دادخواست اعسار او وارد می‌کرد آن موقع ممکن بود او را بازداشت کرد. اما حالا قانون می‌گوید اگر اعسارش ثابت نباشد او را زندانی کنند یعنی دادن دادخواست اعسار هیچ تأثیری ندارد و مانع بازداشت نیست. نتیجه‌اش این می‌شود که یک کسی محکوم می‌شود به پرداخت مبلغی به زید و نمی‌پردازد. به درخواست محکوم‌له به زندان می‌رود. هر چه هم که می‌گوید من ندارم کسی نمی‌تواند گوش به حرفش بدهد. دادخواست اعسار هم می‌دهد. ۶ ماه بعد که دادگاه رسیدگی می‌کند می‌بیند که بله این شخص معسر بوده، و حکم به اعسارش می‌دهد و از زندان آزاد می‌شود. خوب این ۶ ماه چه می‌شود. در واقع ۶ ماه، یک شخصی که معسر بوده و نبایستی به زندان می‌رفته (به صریح آیه کریمه: ان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة) زندانی شده که چقدر هزینه برای دولت برداشته است. اشکال دیگر نامحدود بودن مدت بازداشت است. وقتی قرار است هزینه‌اش را دولت بدهد، خوب محکوم‌له می‌گوید اینقدر بماند تا موی سرش مثل دندانش سفید شود یا بیاید پول مرا بدهد. اشکال سوم تحمیل هزینه بر دولت است، بدون اینکه مطلب جنبه عمومی داشته باشد. در قانون سابق یعنی تا سال ۱۳۵۱ و قبل از تصویب قانون منع بازداشت بدهکاران، گفته شده بود در مواردی که محکوم‌له تقاضای بازداشت محکوم‌علیه را می‌کند هزینه زندان را باید محکوم‌له بدهد، نه دولت و نه جامعه، ما او را به دلیل وصول طلب زندانی می‌کنیم، چرا دیگران باید هزینه زندان را بپردازند در آن قانون هزینه‌اش به عهده محکوم‌له بود. در آن قانون محکوم‌له می‌آمد هزینه یک ماه بازداشت محکوم‌علیه را می‌داد، آن موقع به زندان معرفی می‌شد. اگر قبل از پایان مدت برای مدت بعد نمی‌آمد بلافاصله آزاد می‌شد. اما حالا او هزینه نمی‌دهد، دولت باید هزینه بدهد. چقدر هزینه بر بودجه تحمیل می‌شود؟ در شرع که گفته شده «حبس المماطل جائز» نگفته‌اند که هزینه‌اش را از بیت‌المال بدهند، در هر حال تبصره ماده می‌گوید چنانچه موضوع این ماده صرفاً دین بوده و در ذمه مدیون باشد یعنی مثل طلبی که از اشخاص دارید مثل وجه سفته، وجه برات و بر ذمه باشد (یعنی وثیقه‌ای هم نداشته باشد) دادگاه در حکم خود مستثنیات دین را منظور خواهد داشت. فروش این اموال در مورد غیر جزای نقدی بر طبق قانون اجرای

احکام مدنی است. در مورد جزای نقدی بر طبق آئین نامه با نظر دو کارشناس اگر تا ۳۰ میلیون ریال باشد بدون مزایده و از این مقدار به بالا با استفاده از مزایده عملی می شود. ولی در مورد ماده ۲ که غیر جزای نقدی است، بر طبق قانون اجرای احکام مدنی عمل می شود آنجا مقررات بازداشت اموال اعم از منقول و غیر منقول و نحوه فروش آنها ذکر شده و باید طبق آن عمل شود. مستثنیات دین در خصوص ماده ۲ رعایت می شود «می گوید دادگاه در حکم خود مستثنیات دین را منظور خواهد داشت». مستثنیات دین در همان قانون اجرای احکام مدنی ذکر شده است. در ماده ۵۶ در احکام قانون مدنی ذکر شده که چه چیزی مشمول مستثنیات دین است، مستثنیات دین را نمی توان توقیف کرد یا فروخت و پولش را به طلبکار داد. در ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی خانه جزء مستثنیات دین نیامده آنجا که مستثنیات دین را احصا کرده منزل مسکونی و یا به طور کلی منزل، زمین، باغ، آپارتمان، جزء مستثنیات دین ذکر نشده است، یعنی قانونگذار نظرش این بوده که بدهکار اگر خانه ای داشت، می توان آن خانه را فروخت و بدهی اش را از آن محل داد. لازم نیست که همه مردم خانه شخصی داشته باشند، خیلی از مردم اجاره نشین هستند. چه دلیلی دارد که یک کسی بیاید برود از مردم پول قرض بگیرد، یک خانه بخرد بنشیند و طلبکارها دستشان به هیچ جایی بند نباشد، طلبکارها خودشان خانه ندارند، پولشان را دادند به او، حالا او یک خانه خریده و نشسته داخل آن خانه. آنها مراجعه کرده اند به دادگاه، حکم گرفته اند و حکم قطعی شده و اجرائیه صادر شد می آیند به سراغ خانه. خانه جزء مستثنیات دین است. به این جهت قانونگذار خانه را جزء مستثنیات ذکر نکرده ولی فقهای شورای نگهبان منزل مسکونی متناسب با مدیون و عائله تحت تکفل او را از مستثنیات دین دانسته اند. ما باید بر طبق نظر فقهای شورای نگهبان عمل کنیم. یعنی، در حال حاضر با اینکه طبق ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی منزل مسکونی یا غیر مسکونی از مستثنیات دین منظور نشده با توجه به نظریه فقهای شورای نگهبان منزل مسکونی مدیون و عائله تحت تکفل او از مستثنیات دین منظور می شود، یعنی آن را باید کنار بگذاریم. در گذشته شورای عالی قضائی در آئین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی، خانه و تلفن و اتومبیل را جزء مستثنیات دین ذکر کرده بود، (ما برای اجرای مفاد اسناد رسمی آئین نامه داریم،

آئین‌نامه اجرائی مفاد اسناد رسمی را سابقاً وزیر دادگستری و بعد شورای عالی قضائی و حال رئیس قوه قضائیه اصلاح می‌کند یا تغییر می‌دهد. تصویب، تغییر و ابقای آن با رئیس قوه قضائیه است) شورای عالی قضائی آئین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی را اصلاح کرد و گفت خانه متناسب باشان بدهکار و عائله او و همچنین یک اتومبیل و یک شماره تلفن و اثاث مورد نیاز جزء مستثنیات دین است. حالا حساب کنید چند درصد مردم خانه شخصی و اتومبیل و تلفن دارند. خوب نتیجه‌اش این بود که اشخاص زرنگ می‌رفتند قرض می‌کردند و اتومبیل و خانه و تلفن می‌خریدند و طلبکاران تماشا می‌کردند. آن زمان اداره حقوقی به شورای عالی قضائی تذکر داد و گفت اینکه اجرای احکام دادگستری هم این مقررات را اجرا بکند درست نیست. چون اجرای احکام قانون دارد و شورای عالی قضایی نمی‌تواند قانون را تغییر بدهد. آئین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی را می‌توانستند تغییر بدهند ولی دادگاهها و اجرای احکام دادگاهها نباید طبق آن عمل کنند چون قانون دارد و باید به مجلس پیشنهاد شود و مجلس اگر متقاضی دید قانون اجرای احکام مدنی را اصلاح کند. خوب این کار انجام نشد و دادگاهها هم زیر بار این نرفتند اما ثبت مجبور بود این کار را بکند. اما در زمان ریاست قبلی قوه قضائیه یعنی آیت الله یزدی ایشان اتومبیل و تلفن را از مستثنیات دین حذف کردند. الآن در آئین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی از این سه چیزی که گفتیم فقط خانه مانده و بقیه حذف شد. بعد از مدتی نصف خانه را هم از مستثنیات دین خارج کردند یعنی یک تبصره‌ای به آن ماده مربوط اضافه کردند که اگر طلبکار زن باشد و بدهکار شوهر آن زن باشد و دین بابت مهریه باشد و شوهر یک خانه داشته باشد نصف خانه جزو مستثنیات دین است و نصف آن جزو مستثنیات دین نیست. مبنای این چه بود، معلوم نیست. چه فرقی بین مهر و سایر دیون است، معلوم نیست. اگر خانه از مستثنیات است پس ۶ دانگ آن جزو مستثنیات است. اگر از مستثنیات نیست، ۳ دانگ هم از مستثنیات نیست. خوشبختانه این اعتراض که مطرح شد ایشان بعد از چند ماه آن را لغو کردند، یعنی در حال حاضر خانه از مستثنیات دین است. البته به شرطی که متناسب با بدهکار و عائله او باشد اگر بدهکار خودش است و خانمش و یک خانه خیلی بزرگ در بالای شهر دارد این را نمی‌توان از مستثنیات به حساب

آورد. باید این را فروخت و یک خانه کوچک یا آپارتمان کوچکی با قیمت ارزان خرید، بروند آنجا زندگی کنند لزومی ندارد که در یک قصر بزرگی زندگی کنند و بگوئیم این خانه از مستثنیاتش است*.



- *- پس از این سخنرانی در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۷۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و در ماده ۵۲۴ آن قانون مستثنیات دین ذکر شده که عبارتست از: الف - مسکن مورد نیاز محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی با رعایت شوون عرفی.
- ب - وسیله نقلیه مورد نیاز و متناسب با شأن محکوم علیه.
- ج - اثاثیه مورد نیاز زندگی که برای رفع حوائج محکوم علیه، خانواده و افراد تحت تکفل وی لازم است.
- د - آذوقه موجود به قدر احتیاج محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی برای مدتی که عرفاً آذوقه ذخیره می‌شود.
- ه - کتب و ابزار علمی و تحقیقاتی برای اهل علم و تحقیق متناسب با شأن آنان.
- و - وسائل و ابزار کار کسبه، پیشه‌وران، کشاورزان و سایر اشخاصی که وسیله امرار معاش محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی می‌باشد.
- با این ترتیب ماده ۵۶ قانون اجرای احکام مدنی نسخ شده و باید به قانون اخیر التصویب عمل شود.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی